

زن‌کشی در داستان زنان بدون مردان

زن‌کشی در داستان بلند زنان بدون مردان نوشته‌ی شهرنوش پارس‌پور

نویسنده: نازی‌تاشاه‌اسماعیلی

با اسارت زن، هیچ‌کس بیشتر از خودِ مرد مجازات نمی‌شود.

-کارل مارکس-

در جوامع سنت‌گرا، دوگانه‌ی جنسیتی مرد/زن جریان غالب گفتمان قدرت بوده است. این گفتمان، همواره با تقسیم نقش‌های جنسیتی و اختصاص نقش‌های خصوصی به زنان و نقش‌های عمومی به مردان، زنان را عملاً از عرصه‌ی عمومی حذف و حضورشان را ناچیز، کم‌رنگ و یا تضعیف نموده است. بدین صورت گفتمان مردسالار شکل گرفته در چنین جوامعی، مردان را صاحبان فضای عمومی، دارای درایت، عقل و با صلاحیت هدایت‌گری خانواده در عرصه‌ی اجتماع و زنان را متعلق به فضای خصوصی، فاقد منطق، مجنون منفعل ابژه‌ی کنترل و نظارت دائم معرفی نموده است.

از سوی دیگر با حذف هویت فردی زنان در جوامع سنت‌گرا هر آن‌چه که متعلق به آن‌هاست، نظیر اختیار بر بدنشان، از آنان گرفته می‌شود. فردیت زن به هیچ‌عنوان پذیرفته نیست و تنها جایی صحبت از زن می‌شود که هویتش در قبال مردی بازتعریف شود. او جزو متعلقات مردی است، عورت و ناموس او، که باید در خانه محافظت و حصر شود.

تأثیر این اندیشه را در آثار معلمان و بزرگان اخلاق به وضوح می‌توانیم ببینیم. به طور مثال، در کیمیای سعادت امام محمد غزالی آمده است: «در خیر است که زنان را از ضعف و عورت آفریده

اند. داروی ضعف ایشان خاموشی است و داروی عورت ایشان، خانه را بر ایشان زندان کردن است» (۱۰۱).

هرچند در برابر چنین دیدگاهی، نویسندگانی پا به عرصه گذاشته‌اند تا با گفتن و نوشتن از صدای خاموش‌شده‌ی زنان، به مقاومت در برابر تفکراتی اینچنین، پردازند. به طور مثال در ادبیات داستانی معاصر، یکی از تاثیرگذارترین آنان شهرنوش پارسی‌پور است که روایت‌هایش نه تنها بر نشان‌دادن سرکوب‌ها و انواع تبعیض علیه زنان در بافت سنتی جامعه ایران متمرکز است، بلکه دغدغه‌اش به تصویرکشیدن زنان و مردانی است که دست در دست هم در برابر هرگونه نابرابری، از جمله نابرابری‌های جنسیتی ایستاده‌اند. هرچند پارسی‌پور در مصاحبه‌های مختلف به صراحت از فمینیست نامیده‌شدنش ناراضی است، اما نوشتن از کوچک‌ترین دغدغه‌ها و چالش‌های زنان در جامعه‌ای با فرهنگ و سنن غالب مردسالار به‌خودی‌خود، او را نویسنده‌ای فمینیست با گرایشات اجتماعی کرده است.

شهرنوش پارسی‌پور نویسنده‌ی ایرانی ساکن ایالت متحده است. داستان نویسی را از ۱۳ سالگی آغاز نمود. نخستین رمانش، سگ و زمستان بلند در سال پنجاه و سه به چاپ رسید، هرچند شناخته‌ترین آثارش دو رمان طوبی و معنای شب و زنان بدون مردان هستند. هر دو اثر مسائل و چالش‌های زنان در جامعه‌ای به تصویر کشیده‌شده که سنت تعیین‌کننده‌ی نقش‌ها و قالب‌های جنسیتی است. در این آثار، تاثیرگذاری و نقش‌گفتمان مردسالارانه به پشتوانه‌ی سنت، فرهنگ و قانون مدنی در کنترل، مراقبت و تنبیه زنانی را که از قواعد این گفتمان تخطی می‌کنند، مشاهده می‌شود. همچنین پارسی‌پور با انتخاب سبک رئالیسم جادویی، که هدف غائی آن به تصویرکشیدن مقاومت پردشدگان یا به اصطلاح به حاشیه‌رانده‌شده‌ها با تمسک به عنصر آشنایی‌زدایی از امور رایج است، به طور ضمنی به نقد گفتمان قدرت می‌پردازد و جنسیت را تبدیل به امری سیاسی می‌کند.

داستان بلند زنان بدون مردان شهرنوش پارسی‌پور که یکی از تاثیرگذارترین آثار اوست، روایتی خطی و به سبک رئالیسم جادویی است. روایتی که به یکی از خشونت‌آمیزترین و مشمئزکننده‌ترین انواع تنبیه جنسیتی، به بهانه حفاظت از ناموس اشاره می‌کند؛ قتل ناموسی که

یکی از انواع زن‌کشی محسوب می‌شود. به طور خلاصه باید گفت قتل ناموسی در جوامعی با نظام سلسله‌مراتبی روی می‌دهد. در جوامعی که زن فرودست و «دیگری» ناکامل مرد انگاشته می‌شود. بدین شکل مبنا و سنگ‌سنگ سنجش اندیشه، اعمال و رفتار فرودستان، من‌جمله زنان، استانداردها و چارچوب‌های مورد تأیید گفتمان مردسالارانه است و هرگاه خواسته و یا ناخواسته تمردی از جانب ایشان صورت گیرد، سزاوار تنبیه دانسته می‌شوند. کشتن و ریختن خون متمرّد به مثابه تنبیه به اصطلاح قتل ناموسی نامیده می‌شود.

در داستان بلند زنان بدون مردان، پنج زن، مهدخت، فائزه، مونس، خانم فرخ لقا صدرالدین گلچهره و زرین‌کلاه با پیشینه‌ای متفاوت قدم در مسیری می‌گذارند که هدفش پیدا کردن هویت گم‌شده‌ی خویش و قابلیت‌های نهفته‌شان است. هر پنج زن برای شروع کردن این سفر معنوی، نیازمند تلنگری برای شکستن «من» تعریف‌شده‌شان هستند تا به تعریفی از خود برسند. هر یک از این زنان توسط گفتمان مردسالارانه با الفاظی چون پیر دختر، فاحشه، ضعیفه، سلیطه و غیره که نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی حاکم بر فضای اجتماعی ایران دهه‌ی سی است تعریف شده‌اند.

از آنجا که شرح روایت تمامی این زنان از حوصله این جستار خارج است بنابراین در اینجا تمرکز بر روایت مونس با مرکزیت قتل ناموسی خواهد بود. روایت مونس با داستان فائزه آغاز می‌شود. حضور اولیه‌ی او در داستان مربوط به فصل دوم و بعد از ظهر ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است. فائزه دلباخته‌ی امیر خان است. او برادر مونس، دختری ساده با صورتی گرد است. فائزه پیش مونس می‌رود و طی گپ و گفتی دوستانه، اعتراف می‌کند در راستای جدالی با همسر برادرش بر سر نحوه درست کردن فیله به سبک فرنگی، حقیقتی سرکوب شده به دست فرهنگ مردسالارانه، برملا می‌شود. همسر برادرش او را متهم می‌کند که با برادرش سروسری دارد و باید برود فکری برای بکارتش کند و فائزه که جایی خوانده بود بکارت پرده نیست به جدل پایان داده است. مونس که تا پیش از این بنا به آنچه که اطرافیانش به او گفته بودند، فکر می‌کرده است بکارت پرده ایست که ممکن است به راحتی پاره شود، با پی‌بردن به ماهیت بکارت، خود را از بالای پشت بام به پایین پرتاب می‌کند. او می‌میرد اما دوباره زنده می‌شود و به مدت یک‌ماه در خیابان‌ها پرسه می‌زند. سرانجام با لمس زندگی در خارج از چهارچوب‌های محصورکننده‌ی خانه و خواندن

کتابی با نام راز کامیابی‌های جنسی یا بدن خود را ب‌شناسیم، به خانه باز می‌گردد. برادر مونس، امیرخان که از غیبت یک ماهه‌ی او خشمگین است، به محض دیدنش با فروکردن کاردی به قلبش، او را به قتل می‌رساند. سپس فائزه به یاری امیرخان برمی‌خیزد و مونس را در باغچه‌ی خانه به خاک می‌سپارند. چندی بعد امیرخان که فائزه را دختری سبک‌سر می‌شمارد، با دختری به قول خود آفتاب مهتاب ندیده ازدواج می‌کند. در شب دامادیش اتفاقی عجیب روی می‌دهد. مونس از زیر خاک برمی‌خیزد و طلب آب می‌کند. او اکنون صورتش درازتر شده و توانایی خواندن افکار دیگران را دارد. پس از رویارویی با فائزه و نوعروس و داماد و افشا نمودن رازی که برادرش را به ورطه وحشت و درماندگی می‌اندازد، فائزه را می‌بخشد و با پای پیاده همراه با او در جاده‌ای به سمت کرج قدم می‌گذارند. در مسیر راننده و کمک راننده‌ی کامیونی به آن‌ها تجاوز می‌کنند. فائزه با وجود آنکه پیشتر بکارت را امری ساختگی می‌دانست، مغموم و سرافکننده می‌شود. اما مونس فائزه را دلداری می‌دهد و به ادامه‌ی راه دعوت می‌کند. بعدتر مشخص می‌شود راننده و کمک راننده طی تصادف فجیعی کشته شده‌اند.

مونس و فائزه به باغی وارد می‌شوند که زنان دیگر داستان در آن سکنی دارند، باغ فرخ لقا که می‌توان آن را به باغ عدن تشبیه کرد. در این باغ که ساکنینش به جز یک نفر، باغبان مهربان، همگی زن‌اند مونس از علاقه‌اش به نورشدن می‌گوید و خواسته‌اش را با باغبان مهربان در میان می‌گذارد. باغبان به مونس یاری می‌رساند که نورشدن را در انسان‌شدن پیدا کند. بدین صورت مونس به دور خویش می‌چرخد و به آسمان پرواز می‌کند و پس از گذشت هفت سال و پشت سر گذاشتن هفت بیابان به شهر بازگشته و معلم ساده مدرسه می‌شود.

حال که به اختصار روایت مونس بازگو شد، در ادامه با خوانشی فوکویی، به بازخوانی کشته‌شدن مونس تحت عنوان قتل ناموسی به دست برادرش در روایت مذکور خواهیم پرداخت. در جوامع سلسله مراتبی عمدتاً سنت‌گرا، تمامی بایدها و نبایدها را فرهنگ مردسالارانه تعیین می‌کند و زنان جزو مایملک مردان خانواده محسوب می‌شوند. زنان پیش از ازدواج درباره شخصی‌ترین مسائل مربوط به خود، همانند بدن و رابطه‌ی جنسی، نیازمند کسب اجازه از اشخاص مذکر خانواده، عموماً پدر و برادر و دیگر اشخاص مذکر خانواده‌اند. این بدین معناست

که آنان مالک و صاحب جسم و جنس او هستند و پس از آن اختیار جسم و جنس زن به شخص دیگری که شوهر اوست منتقل می‌شود. بکارت نیز به عنوان برساختی فرهنگی_اجتماعی، می‌تواند متضمن آن شود که زن (به‌مثابه کالا) دست اول است و پیش از آن در اختیار کسی نبوده است. حفظ ارزش زن_کالا با محافظت و مراقبت از بکارت او پیش از ازدواج صورت می‌گیرد.

فوکو در کتاب تاریخ سکسوالیته مراقبت از سکسوالیته را برعهده سه قانون‌گان می‌داند: سنت، شبان‌رهمه‌گی و قوانین مدنی که همواره در تأیید و هم‌راستا با یکدیگر عمل می‌کنند.

پیش از ادامه‌ی بحث لازم است که معنای شبان و شبان‌رهمه‌گی از این منظر را بررسی نماییم.

شبانان راه‌بلدان، قانون‌گذاران و سنت‌نویسان جوامع هستند. شبانان یقینی معرفتی دارند و آن را در راه ارشاد و مراقبت توده‌ها به کار می‌گیرند. توده‌ها موجوداتی وابسته و مطیع می‌شوند که از زایش و آفرینش فرسنگ‌ها فاصله دارند. آن‌ها راه را بنا به مصلحت و راه‌بینی شبان می‌پیمایند.

می‌توان گفت شبان متولی انسان است و بنا به قدرتش این اجازه را دارد که آن‌ها را راهبری کند. او چون عهده‌دار حرکت رهمه به سوی مرتع‌نهایی است، خود را آگاه و مطلع نسبت به نیازهای مشخص و خاص تک‌تک افراد رهمه می‌داند. او همواره مراقب و هوشیار است تا افراد رهمه از مسیر خارج نشوند و بی‌چون‌وچرا و بدون هرگونه حواس‌پرتی از پی او بیایند.

حکم‌راندن برای او خدمت است و این خدمت از سوی یک نیروی فرافردی به او محول شده است.

اگر موقعیت آن نیروی فرافردی را در راس هرم سلسله‌مراتب بدانیم، جایگاهی که شبان در اختیار دارد جایگاه مرجعیت معرفت و آگاهی است. او به یقین دست‌یافته و بنابراین این قدرت را دارد که از هر چیزی سخن براند. شبانی، امروزه با عنوان شبان‌رهمه‌گی موجودیت یافته و درون‌فکنی شده است. بدین شکل، هر فرد در خود شبانی دارد که پیوسته رفتارهای به اصطلاح نابهنجارش را تشخیص داده و آن‌ها را کنترل و تهذیب می‌کند.

در جوامع سنت‌گرا، زنان با هنجاری مواجهند که زن خوب را متعلق به دنیای درون‌خانه می‌داند. از سوی دیگر با نسبت‌دادن عقلانیت به جهان بیرون از خانه، آن‌ها به عدم داشتن چراغ معرفت و دسترسی به نیروی فرافردی متهم می‌شوند. بنابراین ادعا می‌شود که راه را از چاه

تشخیص نمی‌دهند. از آنان باید مراقبت شوند آن‌هم توسط هنجارها و قوانین شبان، که گفتمان مردسالار تبیین کرده است. این هنجارها در زنان درون‌فکنی می‌شود. به عبارتی دیگر بر کردار و رفتار و اندیشه زنان همواره دو شبان، مراقبتی دائمی دارند. شبانی بیرونی، یعنی مجموع قوانین و ارزش‌های مردسالارانه و شبانی درونی یا به تعبیر فوکو قانون‌گان شبان رمه‌گی که مرز بین روابط درست و نادرست و باید و نبایدها را برایشان پررنگ می‌کند.

امیرخان در زنان بدون مردان شهرنوش پارسی‌پور نیز با اختیاری که گفتمان قدرت به او بخشیده است، شبان بیرونی خواهرش مونس است. او که مرد سیاست است فضای بیرون را فضایی برای مردان می‌داند و خانه را حریم زن (۳۳). خواهرش نیز مطیع است. اطاعتی توده‌وار. او خود را در خانه حبس کرده است زیرا امیرخان است که می‌تواند امر کند خواهرش بیرون برود یا نه. اما در عصر ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ بعد از مکالمه‌ی بین فائزه و مونس، مونس متوجه می‌شود که دیگر نمی‌تواند آنچه را که سنت تاکنون به او باورانده و خود نیز به آن باور داشته هضم کند. او باید دوباره متولد شود و رستاخیزی زنانه را تجربه کند. او پس از کشتن خود دوباره زنده می‌شود، از خانه بیرون می‌آید و طعم زندگی نازیسته را می‌چشد. بدون آنکه سرکوب‌گری درونی و بیرونی داشته باشد، اجتماع را می‌بیند. انسان را می‌شناسد و به معنای دیگری از زن بودن دست می‌یابد. (۴۰) او دست به مقاومت زده است زیرا خارج از فضایی است که برایش در نظر گرفته شده است. او اکنون به معرفتی مختص به خود رسیده است. دیگر ناموس کسی نیست. رمه کسی نیست. او خود است. بدنش نیز متعلق به خود اوست. او، مونس است.

این انکار حقانیت قوانین شبان و شبان رمه‌گی مقاومتی خطرناک علیه قدرت است زیرا مطیع بودن رمه را از اعتبار ساقط می‌کند. مونس طغیان کرده و خود سوژه‌ی عملش است. بدین شکل هنگامی که مونس به جایگاهی که قبل‌تر در انحصار زیست اجتماعی مردانه بوده است (فضای خارج از خانه) دسترسی پیدا می‌کند و به پرسه‌زن بودلری بدل می‌شود در بازگشت به دلیل تمرد از نظم نمادین مورد ضرب و شتم برادرش قرار گرفته و در نهایت کشته می‌شود.

میشل فوکو در اراده به دانستن (که فی الواقع تلخیص و ترجمه‌ایست از تاریخ سکسوالیته اش) جوامع سلسله‌مراتبی را جوامعی خونی می‌داند. در چنین جوامعی قدرت از طریق خون سخن می‌گوید. حاکم آن را با شمشیرش و مرگ با پیرویش بر زندگی آن را اعمال می‌کند. (۱۵۵)

بدین شکل، هنگامی که فردی در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، حق بخشیدن مرگ و یا زندگی را از آن خود می‌داند. ممکن است آن فرد حاکمی باشد در قدرت، شبانی باشد راهبر یا پدر/ ولی‌ای باشد که با وجود عشق پدری، فرزند یا شخص تحت مراقبتش را مطابق با نیازهای بازار و تمامی مقتضیات آن می‌پروراند. در همه‌ی این موارد آنچه که بقای نظم و حیات قوانین و تداوم ارزش‌های گفتمان قدرت را تضمین می‌کند، اطاعت و فرمان‌برداری فرودست است. به بیان دیگر تمرد فرودست، مجوزی است برای پایان‌دادن به هر آن چیزی که نظم نمادین را به چالش می‌کشد. در جوامع سنت‌گرا این امر برابر است با پافشاری گفتمان قدرت بر داشتن امتیازش بر تنبیه شخص خاطی. تنبیهی که می‌تواند منجر به مرگی شود که به بهانه‌ی جلوگیری از هنجارشکنی صورت گرفته است و اینگونه است که امیرخان خود را موظف به کشتن خواهرش می‌داند.

چنانچه که در قبل گفته شد، پارسی‌پور تنها به دنبال نشان‌دادن معضلات و چالش‌های جنسیتی زنان نیست. هر نوعی از اعمال قدرت، مقاومتی نیز از پی دارد و این دغدغه‌ی دیگر پارسی‌پور است.

فوکو نیز زندگی را هدفی سیاسی و مقاومت در برابر نظامی می‌داند که سعی دارد کنترلش کند. (۱۶۶) به بیانی دیگر او حق زندگی را با حق بازیافتن همه‌ی هستی یک شخص برابر می‌داند.

این‌گونه است که مونس بعد از کشته‌شدن به دست برادرش و چال‌شدن در زیر خاک، در شب عروسی همان برادر، شب و وار از خاک برمی‌خیزد. او این بار با داشتن حق زندگی با هر چیز که در این نوع زیست‌خاکی از آن به عنوان قسمتی از زندگی یاد می‌شود زنده می‌شود و چه مقاومتی بالاتر از زندگی ولو به شکلی نمادین علیه مرگی که خاستگاهش اعمال قدرت است. خواه اعمال قدرتی که سنت به شکل درونی‌شده بر او تحمیل می‌کند و موجب مرگ اول او می‌شود و خواه اعمال قدرتی چون کشته‌شدنش به دست برادرش که جامعه با توسل به ارزش‌های مردسالارانه و به واسطه‌ی مجریان گفتمان سنت‌گرای قدرت بر او تحمیل می‌کنند. پارسی‌پور با آشنایی‌زدایی از

مرگ دوباره او را به زندگی باز می‌گرداند در حالی که برایش قدرتی چون خواندن افکار دیگران ترسیم می‌کند. او اکنون بیشتر از همیشه می‌داند و سرشار از زندگی است، در جستجوی نور شدن و با همراهی فائزه پای در مسیری می‌گذارد که تمام ارزش‌ها و چهارچوب‌های درونی‌شده‌ی پیشینش را به چالش می‌کشد. مونس می‌داند هویتش آن چیزی نیست که تاکنون می‌پنداشته است. او همواره باید هویت و سوژگی خود را ابراز کند حتی اگر به بهای از دست‌دادن زندگی باشد. در راه رسیدن به نور که می‌توان آن را به آگاهی تعبیر کرد، مونس با باورداشتن به خواهرانگی سعی دارد فائزه را به پیدا کردن هویتش تشویق کند. اما آیا آنطور که اسم رمان ممکن است تداعی کند، شهرنوش پارسی پور مردان را از همراهی با زنان طرد نموده است؟ باید گفت خیر. هرچند که شخصیت‌هایی چون امیرخان، راننده‌ی تاکسی، مردان در جاده و... وجود دارند، هرگز نمی‌توان انکار کرد پارسی پور با به تصویر کشیدن مردانی چون باغبان مهربان آنان را به همراهی با زنان در زدودن ستم طبقاتی علیه زنان فرامی‌خواند؛ مونس که در سفر خود به جستجوی نور است، در باغ فرخ لقا با باغبان مهربان مواجه می‌شود و راه نورشدن را از او می‌پرسد. باغبان تنها می‌گوید: «اینک به تو می‌گویم، به جستجوی تاریکی برو، به جستجو در تاریکی برو، به عمق برو، به ژرفا، به ژرفا که رسیدی نور را در اوج، در میان دستان خودت، در کنار خودت می‌یابی. آن همان انسان‌شدن است، برو انسان شو.» (۱۳۶)

در واقع می‌توان گفت باغبان مهربان جای او تجربه نمی‌کند، حرف نمی‌زند و باید و نباید وضع نمی‌کند. او نمی‌خواهد نقش شبان را بازی کند و راه نورشدن را راه تعیین شده به دست خودش بداند. از مونس می‌خواهد که انسان شود و خودش تجربه کند. به بیانی دیگر او همراهی است برای مونس و به او یادآور می‌شود برای رسیدن به آگاهی باید لبریز شد از تجربه انسانی و چه بهتر که در نهایت چراغ آگاهی را به نسل‌های بعد منتقل کرد، چنان‌چه که مونس نیز معلم شد. معلمی ساده با چراغی برای دانش‌آموزانش که نمادی از جستجوگران نسل بعد آگاهی هستند.

منابع

پارسی پور، شهرنوش. زنان بدون مردان. نشر نقره، ۱۳۶۸

فوکو، میشل، اراده به دانستن. نیکو سرخوش. افشین جهان‌دیده. نشر نی، ۱۳۹۴
غزالی طوسی، ابو‌حامد امام محمد، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، ناشران، ۱۳۷۱